



University of Tabriz

# Iranian Islamic Period History

Online ISSN: 2717-2902

Volum: 14 Issue: 36  
Autumn 2023

Pages: 161-186

Article Type: Research Article

DOI: 10.22034/JIIPH.2023.54579.2390

Received: 2022/12/23 Received in revised form: 2023/03/16 Accepted: 2023/04/17 Published: 2023/10/01

## The Caucasian Émigrés in Iran: The Case of Azerbaijani Refugees (1920s-1940s)

Ali Kalirad<sup>1</sup>

### Abstract

In 1920, when the Red Army conquered the Republic of Azerbaijan, many political and military elements fled to Iran. The appropriate treatment of Iranians with immigrants, the Iranian government's resistance to the extradite of refugees, the employment of many immigrants in Iranian civil and military sections, as well as Turkey's chaotic conditions at that time, indicate the importance of Iran in the process of migration of Caucasian Azerbaijanis after the Bolshevik invasion. However, for various reasons, the abovementioned issue has not been paid much attention in the works conducted so far, and the presence and activities of Azerbaijani immigrants in Turkey and Europe have been most discussed. During the decades of 1920-1940, the community of Azerbaijani émigrés in Iran was plagued by internal rivalries, anticommunist activities by foreign states, and Soviet intelligence penetration. In Iran, the Azerbaijani community's political life was heavily influenced by Reza Shah's government's security approach, the priority Iran placed on de-escalating tensions with the Soviet Union and Turkey, the memories of ups and downs between Tehran and Baku between 1918 and 1920, as well as the Turkist discourse that dominates Azerbaijani political circles, especially among the Musavat party. In the aftermath of the Second World War, developments complicated the issue of Azerbaijani émigrés and the obstacles to their cooperation with Iranian authorities.

**Keywords:** Azerbaijani Émigrés, Republic of Azerbaijan, Iran, Musavat Party, Soviet Union, Turkey, Poland.

<sup>1</sup>Assistant Professor, University of Tehran, Iran

kalirad@ut.ac.ir



## مهاجران قفقازی در ایران: مطالعه موردی پناهندگان جمهوری آذربایجان (دهه‌های ۱۹۲۰-۱۹۴۰م/۱۳۰۰-۱۳۲۰ش)

علی کالیراد<sup>۱</sup>

### چکیده

پس از استیلا ارتش سرخ بر جمهوری آذربایجان در ۱۹۲۰م/۱۳۹۹ش، شمار زیادی از عناصر سیاسی و نظامی آن سرزمین به ایران پناهنده شدند. موضوع پیش‌گفته تاکنون در پژوهش‌ها چندان مورد توجه قرار نگرفته و بیشتر به حضور و فعالیت مهاجران آذربایجانی در ترکیه و اروپا پرداخته شده‌است. پرسش اصلی مقاله حاضر، چگونگی مناسبات جامعه مهاجران آذربایجانی، مشخصاً پناهندگان سیاسی، با دولت ایران در دهه‌های ۱۹۲۰-۱۹۴۰ / ۱۳۲۰-۱۳۰۰ و ظرفیت‌ها و موانع همکاری دو طرف بوده‌است که تلاش شد با بهره‌گیری از منابع دست‌اول و پژوهش‌ها، عموماً به زبان‌های بیگانه، ابعاد مختلف آن بررسی شود. با توجه به برخورد مناسب ایرانیان با مهاجران، وجود پیوندهای عمیق تاریخی و اجتماعی، مقاومت ایران در برابر استرداد پناهندگان، به‌کارگیری مهاجران در دوائر کشوری و لشکری ایران و همچنین شرایط مغشوش ترکیه در آن مقطع، که جملگی حاکی از اهمیت ایران در فرایند مهاجرت آذربایجانیان قفقاز پس از غلبه بلشویک‌ها بودند، زمینه‌های چشمگیر همکاری وجود داشت؛ اما عواملی چند بر حیات سیاسی جامعه مهاجران آذربایجانی در ایران سایه انداختند و مانع شکل‌گیری همکاری میان جامعه مهاجران و دولت میزبان شدند که اهم آن‌ها عبارت بودند از رقابت‌های درونی، فعالیت‌های ضدکمونستی دولت‌های خارجی، اقدامات مأموران اطلاعاتی شوروی، رویکرد امنیتی حکومت رضاشاه، اولویت سیاست خارجی ایران در تنش‌زدایی با اتحاد شوروی و ترکیه، خاطره مناسبات پرفرازونشیب تهران و باکو در سال‌های ۱۹۱۸ تا ۱۹۲۰ و غلبه گفتمان ترک‌گرایانه بر محافل سیاسی آذربایجانی، خصوصاً بین مساواتیان. پس از جنگ جهانی دوم، تحولات بین‌المللی بر پیچیدگی مسئله مهاجران آذربایجانی و موانع همکاری‌شان با دولت ایران افزود.

**واژگان کلیدی:** مهاجران آذربایجانی، جمهوری آذربایجان، ایران، حزب مساوات، اتحاد شوروی، ترکیه، لهستان.

## مقدمه

پس از استیلاي ارتش سرخ بر جمهوری آذربایجان در آوریل ۱۹۲۰/ اردیبهشت ۱۲۹۹ و شکست مقاومت‌های پراکنده علیه بلشویک‌ها، شمار زیادی از عناصر سیاسی و نظامی جمهوری آذربایجان، خصوصاً از نخجوان و قراباغ، به ایران پناهنده شدند. برخورد مناسب مقامات حکومتی و مردم ایران با مهاجران، مقاومت دولت ایران در برابر استرداد پناهندگان، به‌کارگیری بسیاری از مهاجران در دوائر کشوری و لشکری ایران و همچنین شرایط مغشوش ترکیه در آن مقطع، جملگی از اهمیت ایران در روند مهاجرت آذربایجانیان قفقاز پس از غلبه بلشویک‌ها حکایت دارند (برای نمونه، بنگرید به نشریه *ینی قافقاسیا*، ۱۳۳۹: ۱۴)؛ با وجود این، موضوع پیش‌گفته، به دلائل مختلف، تاکنون در پژوهش‌های صورت گرفته چندان موردتوجه قرار نگرفته و بیشتر به حضور و فعالیت مهاجران آذربایجانی در ترکیه پرداخته شده‌است. در زبان فارسی، معدود پژوهش‌هایی درباره مهاجرت‌هایی که از روسیه به ایران پس از استقرار نظام بلشویکی صورت گرفت توسط شهلا آذری (۱۳۷۲)، کاوه بیات (۱۳۷۵)، رضا آذری شهرضایی (۱۳۸۳) و سادات، نورائی و میرجعفری (۱۳۹۲) به رشته تحریر درآمده‌اند که در این بین تنها آذری شهرضایی مشخصاً به سراغ فعالیت‌های یکی از گروه‌های مهاجر، یعنی ارمنیان، رفته‌است. شایان ذکر است که اسناد فارسی موجود نیز عموماً متضمن اطلاعات کلی راجع به مهاجران «قفقاز» و یا «روسیه/ شوروی» هستند. به نظر می‌رسد دسترسی به اطلاعات جزئی درباره فعالیت‌های هریک از جوامع مهاجر قفقازی در ایران، خصوصاً تشکیلات و دسته‌های سیاسی‌شان به‌مانند دانشناکتسوتیون و مساوات، بیش از هر چیز مستلزم بررسی اسناد دوائر نظامی و امنیتی کشور در دهه‌های ۱۳۱۰ و ۱۳۲۰ش باشد. از پژوهشگران جمهوری آذربایجان، موسی قاسملی (۲۰۰۶) به مهاجرت آذربایجانیان به ایران و فعالیت‌های اعضای حزب مساوات در کشورمان اشاره داشته‌است. در مطالعات پژوهشگران غربی اشارات پراکنده‌ای به نقش جوامع مهاجر ساکن ایران در طرح‌ها و اقدامات ضد شوروی دولت‌هایی همچون لهستان و ژاپن به چشم می‌خورند که اهم آن‌ها در مقاله حاضر مورد استفاده قرار گرفته‌اند. اخیراً اتابکی و ولکوف (۲۰۲۱) در مقاله‌ای کوشیده‌اند تصویری کلی از مهاجرت‌ها از اتحاد شوروی به ایران ارائه کنند.

از میان اندک نوشته‌های فارسی برجای مانده از مهاجران قفقازی ساکن ایران که می‌شناسیم (برای نمونه، بنگرید به زیادخان‌اوف، ۱۳۸۱) خاطرات شامل جوانشیر (۱۳۹۲) که در سال ۱۳۳۲ش در هفته‌نامه تهران مصور منتشر شد، حائز اهمیت است. وی، ضمن بیان شرح حال خود و نحوه پناهندگی‌اش به ایران در دهه ۱۹۲۰م/۱۳۰۰ش، اسامی شماری دیگر از پناهندگان را مطرح کرد که سرنوشت بسیاری از آن‌ها پس از وقایع شهریور ۱۳۲۰ و استقرار ارتش سرخ و عوامل امنیتی شوروی در ایران در هاله‌ای از ابهام قرار گرفت. مقاله حاضر کوششی است مقدماتی برای مرور اجمالی مهاجرت (سیاسی) از آذربایجان قفقاز به ایران در پی استقرار نظام بلشویکی در آن سامان و همچنین رویکرد فعالان تبعیدی آذربایجانی نسبت به کشور میزبان طی دهه‌های ۱۹۲۰ تا ۱۹۴۰/۱۳۰۰ تا ۱۳۲۰. بی‌گمان تکمیل بحث نیازمند بررسی‌های افزون‌تر در مراکز آرشیوی داخلی و خارجی و مطالعه دقیق نشریات مهاجران قفقازی در سال‌های میان دو جنگ جهانی است.

## ۱. در دام مأموران شوروی

فعالیت‌های مهاجران آذربایجانی در ایران، خصوصاً اعضای حزب مساوات به مثابه شاخص‌ترین سازمان سیاسی آذربایجانیان قفقاز، از همان بدو امر، تحت نظر سرویس اطلاعاتی اتحاد شوروی قرار داشت. در اکتبر ۱۹۲۵/مهر ۱۳۰۴، اداره امنیت (ا. گ. پ. او)<sup>۱</sup> جمهوری فدراتیو سوسیالیستی ماورای قفقاز گزارشی از تشکیلات و فعالیت‌های مساواتیان در رشت و انزلی تهیه کرد (Mamulia & Abutalybov, 2020: Document No. 15). برپایه این گزارش، هدایت تشکیلات حزب مساوات در گیلان با میرزابالا محمدزاده بود. از نظر مأموران شوروی، حلقه‌های مساواتی در رشت و انزلی فاقد قدرت عملیاتی بودند و فعالیت جدی آنان محدود به قاچاق نشریات حزب مساوات به آذربایجان شوروی و همچنین گردآوری اخبار و مطبوعات مرتبط با آذربایجان شوروی می‌شد.

حلقه رشت به رهبری میرزابالا با محمدعلی رسول‌زاده، پسرعموی محمدامین

<sup>۱</sup>OGPU

<sup>۲</sup> این جمهوری طی سال‌های ۱۹۲۲ تا ۱۹۳۶ در محدوده قفقاز جنوبی (جمهوری آذربایجان، ارمنستان و گرجستان) تشکیل شده بود.

رسول‌زاده، در تهران در ارتباط بود. نشریات مساواتیان همچون *ینی‌قافقاسیا* که در استانبول به چاپ می‌رسید، برای محمدعلی رسول‌زاده فرستاده می‌شد و وی وظیفه توزیع آن‌ها در ایران را بر عهده داشت. بخش عمده این نشریات به رشت اختصاص می‌یافت و از طریق آستارا به آذربایجان شوروی قاچاق می‌شد. باتوجه به نفوذ مأموران شوروی در تشکیلات مساواتیان، آن‌ها حتی از تعداد دقیق این نشریات و سرنوشت آن‌ها مطلع بودند.

اداره ا. گ. پ. اوی جمهوری ماورای قفقاز در اواخر دسامبر ۱۹۲۵ / دی ۱۳۰۴ گزارش جالب‌توجهی درباره مهاجران آذربایجانی ساکن آذربایجان ایران تهیه کرد (Ibid: Document No. 18). مهاجران آذربایجانی ساکن شمال غرب ایران اغلب در تبریز خوی مستقر شده بودند. مهاجران ساکن تبریز بیشتر از اهالی جمهوری آذربایجان، قراباغ و ناحیه کُردنشین آن سامان، و مهاجران ساکن خوی از ارمنستان، مخصوصاً ایروان، و دیگر مناطق قفقاز بودند. در گزارش مزبور، از شخصیت‌های سرشناس مهاجران که اغلب آن‌ها از مقامات سابق حزب مساوات و دولت جمهوری آذربایجان بودند و پس از مهاجرت در دوائر کشوری و لشکری ایران مشغول به کار شدند، نام برده شد. فعالیت این افراد گویا محدود به دریافت نشریه *ینی‌قافقاسیا* از استانبول و قاچاق آن به آذربایجان شوروی بود. بروز اختلاف بین محمدامین رسول‌زاده و خسروبیگ سلطانوف (سلطان‌زاده) هم تأثیر چندانی بر مواضع این جماعت نگذاشته بود. بنا به گزارش مزبور، در اوایل پاییز ۱۹۲۵ / ۱۳۰۴، با ورود موسی‌بیگ رفیع‌یف و سپس خسروبیگ سلطانوف از ترکیه به ایران، تحرکی در بین جامعه مهاجران آذربایجانی ایجاد شد.

رفیع‌یف به نمایندگی از محمدامین رسول‌زاده و حزب مساوات از یک‌سو و سلطان‌زاده به‌عنوان بنیان‌گذار حزب تازه‌تأسیس جمهوری خواه ناسیونال‌دموکراتیک آذربایجان از سوی دیگر درصدد سازماندهی پناهندگان مقیم آذربایجان ایران برآمدند. موفقیت هر یک از آن‌ها در آذربایجان (ایران) به معنای کسب پشتیبانی شمار قابل‌توجهی از مهاجران و به دست‌گرفتن گلوگاه ارتباط با آذربایجان شوروی بود. در اوایل اکتبر / اواسط مهر، رفیع‌یف به خوی و سپس تبریز سفر کرد و کوشید ضمن تشکیل کمیته حزب مساوات با سرکردگان دسته‌های مسلح در سرحدات ایران و شوروی برای همکاری به توافق برسد؛ اما با آمدن

خسروبیگ همه کوشش‌های رفیع‌یف نقش‌برآب شد.

برادران سلطانوف/ سلطان‌زاده (خسرو، سلطان و اسکندر) پس از فرار از قفقاز در اوایل دهه ۱۹۲۰/۱۳۰۰ در ایران مستقر شدند.<sup>۱</sup> با وجود اصرار شوروی‌ها بر استرداد سلطانوف‌ها، دولت ایران از انجام آن سرباز زد و سرانجام خسروبیگ و سپس سلطان‌بیگ راهی ترکیه شدند؛ اما اسکندربیگ در روستای متعلق (مُتَالِیق) در ارسباران باقی ماند (جوانشیر، ۱۳۹۲: ۱۲۹). با چنین پیش‌زمینه‌ای بود که خسروبیگ در خوی و تبریز با رهبران مهاجران دیدار کرد و با اعلام جدایی خود از حزب مساوات به معرفی تشکیلات جدیدش پرداخت. به گفته سلطان‌زاده، حزب او بر سر ایجاد کنفدراسیون قفقاز با ناسیونال‌دموکرات‌های گرجی و رهبران قفقاز شمالی به توافق رسیده و از پشتیبانی انگلستان و لهستان برخوردار بود. وی اختلاف اصلی خود با حزب مساوات را در اتکا و اعتماد کامل مساواتیان به ترکیه قلمداد کرد. به باور وی، ترکیه به‌واسطه مشکلات داخلی و همچنین روابط حسنه با اتحاد شوروی اساساً تمایلی به مداخله در امور قفقاز نداشت و به مهاجران آذربایجانی هم اجازه فعالیت نظامی علیه شوروی از طریق خاک خود نمی‌داد؛ در مقابل، سلطان‌زاده از جدیت لهستان در مقابله با اتحاد شوروی و امکان دریافت سلاح از این کشور سخن گفت. خسروبیگ با سران دسته‌های نظامی مهاجران نیز دیدار کرد.

خسروبیگ با دکتر یغیازاریان، از سران دانشناک تبریز، و همچنین احتمالاً با نرسس ملیک‌تانگیان، اسقف اعظم ارامنه تبریز، دیدار کرد. سلطان‌زاده در دیدار با یغیازاریان با اشاره به خالی بودن جای حزب دانشناک در تشکیلات کنفدراسیون قفقاز، علت آن را عدم امکان ارتباط با رهبران دانشناک در استانبول عنوان نمود. وی همچنین از تلاش خود برای کسب مجوز از حکومت ایران برای پیوستن مهاجران آذربایجانی و ارمنستانی به لشکر شمال غرب گفت. او در ۶ دسامبر/ ۱۵ آذر، تبریز را به مقصد تهران ترک گفت (Mamulia & Abutalybov, 2020: Document No. 18). خسروبیگ در اوایل سال ۱۹۲۶/۱۳۰۴

۱. نشریه نینی قافقاسیا در ۲ دسامبر ۱۹۲۳/۱۰ آذر ۱۳۰۲ از پناهندگی سلطان‌بیگ، «از سرکردگان کُرد... برادر خسرو سلطان‌زاده که از رؤسای صاحب‌نفوذ در زنگزور کردستان است»، خبر داد. در پی تسلط نیروهای ارمنی بر قراباغ کوهستانی و به سبب اقدامات بلشویک‌ها، سلطان‌بیگ و نیروهایش به ایران پناهنده شدند و در مقابل تحویل سلاح‌هایشان اجازه اقامت دریافت کردند؛ بنگرید به نینی قافقاسیا، س ۱، ش ۵، ۲۴ ربیع‌الآخر ۱۳۴۲، ص ۱۴.

برای پیگیری و هماهنگی امور به پاریس رفت؛ اما فعالیت کنفدراسیون قفقاز تحت تأثیر مشکلات مالی و اختلافات شخصی قرار گرفت (Topchibashi, 2017: 418).

گیورگی آقابکوف، مأمور سرشناس اطلاعاتی شوروی در غرب آسیا، در خاطرات خود به اهمیت تبریز برای دستگاه اطلاعاتی شوروی در ایران به سبب استقرار اعضای شاخص تشکیلات داشناکتسوتیون و مساوات اشاره کرد. داشناکتسوتیون از تبریز به هدایت فعالیت‌هایش در ارمنستان شوروی و مناطق کردنشین ترکیه می‌پرداخت و مساواتی‌ها نیز از همان جا درصد برقراری ارتباط با آذربایجان شوروی بودند. از اواسط دهه ۱۹۲۰/۱۳۰۰، با پیگیری میناسیان، مأمور اطلاعاتی اتحاد شوروی در تبریز، دسترسی به مکاتبات داشناک‌ها و مساواتی‌ها با خارج از کشور از طریق یکی از مسئولان اداره پست میسر شد:

«رؤسای آن‌ها [مساواتیان] در تبریز با همقطاران‌شان در قسطنطنیه مکاتبه می‌کردند و ما با رهگیری این مکاتبات از همه فعالیت‌های تشکیلات در آذربایجان و قسطنطنیه مطلع می‌شدیم. به این ترتیب، ما از مذاکرات مساواتی‌ها و نمایندگان دیگر تشکل‌های ناراضیان قفقازی در قسطنطنیه نیز اطلاع می‌یافتیم» (آقابکوف، ۱۴۰۰: ۱۵۳-۱۵۶). آقابکوف همچنین به نقش فردی به نام یفیموف؛ ساکن انزلی، در رصد فعالیت‌های حزب مساوات در گیلان اشاره کرد: «او به همه مکاتبات رهبران مساواتی در گیلان دسترسی داشت و از تمام برنامه‌هایشان باخبر بود» (پیشین: ۱۶۶-۱۶۷).

## ۲. در پی حامی

در دهه ۱۹۲۰، لهستانی‌ها سخت درصد پیشبرد طرح‌های ضد شوروی خود در ترکیه و ایران بودند. سروان ماتئوش ایژتسکی<sup>۱</sup> وابسته نظامی لهستان در ترکیه، در گزارشی در سپتامبر ۱۹۲۸/ شهریور ۱۳۰۷ درباره فعالان آذربایجانی مقیم ترکیه آن‌ها را به دو دسته تقسیم کرد: گروهی متأثر از «صادق بیگ آخوندزاده»<sup>۲</sup> که ارتباط تنگاتنگی با دوائر حکومتی

<sup>۱</sup>Efimoff

<sup>۲</sup>Mateusz Izycki

<sup>۳</sup> میرزامحمدصادق آخوندزاده (آران) در ۱۸۹۵ در خانواده‌ای روحانی در زنگزور قراباغ به دنیا آمد. وی در جوانی به فعالیت‌های سیاسی - فرهنگی روی آورد و یک‌چند برای رهایی از تعقیب مقامات تزاری به ایران گریخت. پس از انقلاب ۱۹۱۷ روسیه، به

ترکیه، خصوصاً مقامات نظامی، داشتند و کاملاً مورد وثوق ترک‌ها بودند؛ و حزب مساوات به رهبری رسول‌زاده که در آن زمان، تحت‌تأثیر مناسبات آنکارا و مسکو و همچنین بدگمانی دولتمردان ترکیه به روابط رسول‌زاده با دولت‌های اروپایی، در تعامل با ترک‌ها به مشکل برخورد کرده بود (Szymanowicz & Yurdatapan, 2017: 136). ایژتسکی همکاری با صادق و محفل وی را برای پیشبرد تحرکات ضد شوروی لهستان مرجح دانست و با او روابط دوستانه‌ای به‌هم‌زد. حاصل این همکاری، تشکیل دسته‌ای در قارص و دسته موسوم به «تبریز» در ایران، مستقر در روستای «خوماروی»<sup>۱</sup> (خمارلی؟) در ناحیه «گورودامسکی» (Gorodamskij) (؟)، بود.<sup>۲</sup> در رأس دسته یازده نفره تبریز، مردی چهل‌ساله با سابقه مبارزه با بلشویک‌ها در قراباغ قرار داشت. وظیفه این دسته کسب خبر درباره فعالیت عوامل اطلاعاتی شوروی در منطقه مرزی، جابه‌جایی نیروها و تمرین‌های نظامی شوروی در قفقاز و همچنین سرقت جزوات نظامی و ماسک‌های گاز بود (Ibid: 137).

سران حزب مساوات برای کسب حمایت همه‌جانبه ایرانیان به سبب نقششان در اطلاق نام «آذربایجان» بر جمهوری مسلمانان جنوب قفقاز، تأکیدشان بر هویت ترکی و جنب‌داری از عثمانی/ ترکیه کار سختی در پیش داشتند؛ امری که شوروی‌ها نیز نیک از آن آگاه بودند: «مقامات ایران نسبت به مساواتی‌ها، به‌خصوص آن دسته از ایشان که دارای تمایلات ترک‌گرایانه هستند، اعتماد کامل ندارند» (Mamulia & Abutalybov, 2020: 70-71). پیامدهای ناخرسندی محافل ایرانی از برخی اقدامات حاکمان جمهوری آذربایجان طی دوران کوتاه استقلالشان طی سال‌های بعد نیز تداوم یافت؛ امری که طرف آذربایجانی نیز گاه می‌کوشید به لطائف‌الحیلی رفع و رجوع کند. به‌واسطه نوشته‌های حسن تقی‌زاده (۱۳۷۲)

سازمان‌دهی فعالیت‌های سیاسی در زنگور پرداخت و در پی تشکیل جمهوری آذربایجان، نماینده پارلمان شد. با استیلا بلشویک‌ها بر جمهوری آذربایجان و سرکوب مخالفان، محمدصادق در ۱۹۲۳ به ایران و سپس به ترکیه مهاجرت کرد. وی در ترکیه به عضویت «مرکز ملی آذربایجان» و بخش امور خارجی حزب مساوات درآمد. در مقاله حاضر بخشی از فعالیت‌های او مورد بررسی قرار گرفته‌است. وی در ۱۹۷۱ در استانبول درگذشت؛ برای شرح حال او بنگرید به Sebahattin Şimşir (2012), *Mehmet Sadık Aran Yaşamı ve Mücadelesi*, İstanbul: Bilgeoğuz Yayınları.

۲. اسامی محلی طبعاً با رسم‌الخط لهستانی ضبط شده‌اند. مشخص نیست که ابهام از متن اصلی سند است و یا شیمانویچ و یورداتاپان در قرائت اسامی دچار اشتباه شده‌اند. شاید منظور روستای خمارلو در منطقه قره‌داغ باشد.



و اشارات ایرج افشار (۱۳۶۷) و کاوه بیات (۱۳۸۱) از کوشش‌های ناکام محمدمامین رسول‌زاده برای جبران مافات و جلب نظر مساعد مقامات و نخبگان ایرانی آگاهیم؛<sup>۱</sup> چنان که او در مه ۱۹۲۶ / اردیبهشت ۱۳۰۵، در نامه‌ای به سفارت ایران در ترکیه خواستار توجه به وضع مهاجران آذربایجانی شد (بیات، ۱۳۸۱: ۶۱-۶۲).

رسول‌زاده به فراست می‌دانست که دیربازود حمایت ترک‌ها به پایان می‌رسد و از این رو چشم‌انتظار دریافت نشانه‌ای حاکی از مساعدت دولت ایران بود. به‌عنوان نمونه، او در نامه مورخ ۴ اکتبر ۱۹۲۸ / ۱۲ مهر ۱۳۰۷ از استانبول به علی‌مردان توپچی‌باشی (توپچی‌باشف) در پاریس، از دریافت اخبار خوش از ایران نوشت:

«حکومت ایران مجله آئیده که با رویکرد پان‌آریایی علیه ترکیه و [جمهوری] آذربایجان مطالب تحریک‌کننده درج می‌نمود، را تعطیل کرد. مدیر [اداره] مطبوعات [انطباعات؟] با نماینده ما، [محمد] علی‌بیگ [رسول‌زاده] ملاقات کرد و ضمن اعلام رسمی این خبر از وی خواست تا مراتب به استانبول اطلاع داده شود. مضافاً عنوان کرد که آن‌ها خود را موظف به حمایت معنوی و مادی از جنبش استقلال‌خواهی قفقاز می‌دانند. بدین سبب، من به سفارت [ایران] در استانبول رفتم و مراتب امتنان خود را معروض داشتم. از جانب خودمان دستورالعمل‌های لازم به دوستانمان در ایران داده شد تا از شرایط حاضر به نحو احسن استفاده شود» (Topchibashi, 2017: 543-544).

چندوچون ماجرای بالا، هویت مسئول ایرانی مورد اشاره و صحت و سقم اظهارات او البته قابل‌بررسی است. مساواتیان، همانند مقامات ترکیه، مجله آئیده را که توسط محمود افشار طی سال‌های ۱۳۰۴ تا ۱۳۰۶ ش / ۱۹۲۵ تا ۱۹۲۸ م در تهران منتشر می‌شد، به سبب رویکرد ملی‌گرایانه و هواداری‌اش از حرکات استقلال‌طلبانه کردها و ارمنیان خوش نداشتند؛ چنان که میرزابالا در رساله *ایران و ارمنی‌گر*، که در ۱۹۲۷ در استانبول منتشر کرد، آرای افشار را به‌شدت مورد انتقاد قرار داد (بیات، ۱۳۷۴: ۱۷۱).

رسول‌زاده اما به تلاش‌های خود برای کسب نظر مساعد مقامات تهران ادامه داد. نامه

۱. درباره سوابق مناسبات رسول‌زاده با ایرانیان برای نمونه بنگرید به مرادی خلج و نویخت، ۱۴۰۲.

مورخ ۲۶ اکتبر ۱۹۲۹/۴ آبان ۱۳۰۸ رسول‌زاده خطاب به مخبرالسلطنه هدایت، رئیس‌الوزرای وقت ایران که از طریق محمدعلی فروغی ارسال شد، و پاسخ تیمورتاش به آن حائز اهمیت است (بیات، ۱۳۸۱: ۵۷-۶۹). رسول‌زاده در این نامه ضمن رد تبلیغات شوروی‌ها دربارهٔ مواضع ضدایرانی مساواتیان، خواستار حمایت تهران شد: «تشکیلات ما... هیچ شبهه ندارد که بیشتر امید و اعتماد آن بر یاری دول هم‌جوار اسلامی و علی‌الخصوص مملکت ایران است» (پیشین: ۶۶). تیمورتاش، در واکنش به این نامه‌نگاری، به‌تندی از سیاست حزب مساوات در دوران زمامداری‌شان در باکو انتقاد کرد و آن‌ها را آلت دست ترکیه خواند: «به او بفرمایید که دولت ایران به‌قدری در داخلهٔ مملکت خود کار دارد که مداخله به این قبیل اوانتورهای سیاسی را غیرلازم می‌داند» (پیشین: ۶۸).

رسول‌زاده گویا همچنان به تغییر نظر تهران چشم داشت؛ وی در مقاله‌ای که دربارهٔ سرکوب شورش قشقایی‌ها توسط دولت مرکزی ایران در روزنامهٔ *اُدلو یورت*<sup>۱</sup> در ۱۹۳۰/۱۳۰۸ منتشر ساخت با وجود یادآوری خاستگاه ترکی ایل قشقایی، به‌مثابه «تنها عشیرت ترک در جنوب ایران»، به‌شدت این شورش را محکوم کرد و آن را تبلور مبارزهٔ فتودالیسم با تمرکزگرایی خواند. از نظر رسول‌زاده، شورش قشقایی‌ها زنجیره‌ای از واکنش نیروهای ارتجاعی جوامع منطقه (روحانیون، خوانین و عشایر) در برابر اقدامات تجددگرایانهٔ دولت‌های ترکیه، افغانستان و ایران بود. رسول‌زاده با تبریک این پیروزی «نه‌تنها به آزادی‌خواهان ایران بلکه بر تمام لیبرال‌های شرق» به تمجید از «پهلویسم» پرداخت و نوشت: «تمنی ظفر او در راه آزادی و دموکراسی برای ماها که در شرق دارای منافع مشترک می‌باشیم یکی از واجبات است» (نشریهٔ *اخبارنامهٔ قفقاس*، ۲۲ ژانویهٔ ۱۹۳۰). ترجمهٔ فارسی این مقاله در نشریه‌ای به‌نام *اخبارنامهٔ قفقاس*، که منتحی از مطالب جراید ضد شوروی بود و به ایران فرستاده می‌شد، بازتاب یافت.

طی زمستان ۱۳۰۸ و بهار ۱۳۰۹، شماره‌های *اخبارنامهٔ قفقاس* یکی پس از دیگری در ادارهٔ پست تبریز توقیف می‌شدند. از سوی دیگر، نظمیهٔ گیلان از تلاش علی‌زاده، از

۱. روزنامهٔ *اودلو یورت* (Odlu Yurt) به سردبیری محمدامین رسول‌زاده طی سال‌های ۱۹۲۹ تا ۱۹۳۱ به‌منظور ترویج «ایدهٔ ملی آذربایجان» در ترکیه منتشر می‌شد.

اعضای حزب مساوات که در کنسولگری ترکیه در رشت مشغول فعالیت بود، برای ترغیب میرزاخلیل یوسف‌زاده نوعی، مدیر روزنامه معیشت ملی، به بازنشر مطالب *اخبارنامه قفقاس* مطلع شد و مراتب را به مرکز گزارش داد (وزارت فرهنگ و ارشاد اسلامی، ۱۳۸۰: سند ش ۴۷).

در این زمان که مهاجرت‌ها از جمهوری آذربایجان شوروی به ایران فزونی گرفته بود *اخبارنامه قفقاس* با درج یادداشتی در شماره سوم خود (مارس ۱۹۳۰ / اسفند ۱۳۰۸) از رفتار مأموران مرزی ایران با پناهجویان انتقاد کرد: «به عقیده ما، دولت ایران هرچه با مهاجرین این مملکت همسایه مهربان‌تر باشد برای سیاست خود ایران بهتر و نافع‌تر است». جالب آن که هم‌زمان در شماره چهارم نشریه فرانسوی‌زبان پرومته، ارگان اصلی تشکیلات پرومته در پاریس، به نقل از جراید ایران از استقبال گرم ایرانیان از پناهجویان و تشکیل کمیته‌های ویژه در تبریز و اردبیل برای رسیدگی به آن‌ها خبر داده شد (Prométhée, Mars 1930: 28). در شماره‌های بعدی *اخبارنامه قفقاس* انتقاد از نحوه برخورد دولت ایران با پناهجویان ادامه یافت و تندتر شد:

«تضییق مأمورین ایرانی نسبت به مهاجرین آذربایجان قفقاز به حد اعلا رسیده‌است ... در یازدهم مارس، رئیس نظمیه قوچان به یکی از مهاجرین آذربایجان قفقاز گفته‌است که اگر خون ترک‌ها را بخورم سیر نمی‌شوم! این مهاجر را خواسته به بالشویک‌ها تحویل بدهد ولی شخص مذکور به‌زور خودش را خلاص کرده‌است. ما غیر از این هم حوادث مؤسف خیلی می‌دانیم ولی نشر نمی‌کنیم. یقین داریم که طهران از این بی‌قانونی‌ها خبر ندارد. امیدواریم که جلوی این تضییقات را خواهند گرفت» (*اخبارنامه قفقاس*، ۲۸ مه ۱۹۳۰: ۵).

همچنین، با اشاره به اخبار منتشرشده درباره تصمصیم دولت ایران برای تدوین قوانین جدید راجع به مهاجرت و اقامت اتباع بیگانه، این اقدام مترادف با «بدبختی مهاجرین آذربایجان قفقاز» خوانده شد (پیشین: ۲-۳). با وجود آنکه فعالان آذربایجانی به مهاجرت پرشمار اهالی قراباغ، نخجوان، لنکران و باکو، و حتی تعدادی از نیروهای نظامی شوروی، به ایران اذعان داشتند و بی‌گمان از ملاحظات و محدودیت‌های حکومت تهران در مواجهه با این پدیده بی‌اطلاع نبودند، دامنه انتقادات خود را در ۱۹۳۱ / ۱۳۱۰-۱۳۰۹ افزایش دادند.

میریعقوب مهدی‌یف در مقاله «ایران و قفقاز» که در شماره ۵۲ (مارس ۱۹۳۱) اسفند ۱۳۰۹) نشریه پرومته به چاپ رسید ضمن درخواست توجه جامعه ملل به وضع پناهجویان آذربایجانی در ایران نوشت:

«مقامات و افکار عمومی ایران نباید فراموش کنند که این کشور نه تنها از نظر تاریخی و جغرافیایی بلکه از نظر فرهنگی و اقتصادی نیز با قفقاز پیوند خورده است... مردم قفقاز همچنان با علاقه تحولات این کشور ستایش‌برانگیز را دنبال می‌کنند و خود را در شادی‌ها و غم‌های ایرانیان سهیم می‌دانند. بهترین فرزندان [جمهوری] آذربایجان و گرجستان در راه مبارزه ایران با استبداد جان خود را فدا کردند. در موج‌خیز انقلابی که به حکومت مشروطه منتهی شد خون‌های ریخته‌شده قفقازیان سهم بزرگی داشت. جای افسوس خواهد بود اگر ایرانیان این واقعیت‌های تاریخی را به فراموشی بسپارند» (Prométhée, Mars 1931: 2).

چند ماه بعد، این تعارفات هم کنار گذاشته شد و در مقاله‌ای با امضای سبکتکین در شماره ۵۹ (اکتبر ۱۹۳۱ / مهر ۱۳۱۰) وضع پناهجویان آذربایجانی در ایران با بردگان عهد باستان مقایسه شد و از لزوم مداخله جامعه ملل برای پایان این شرایط سخن به میان آمد: «آن‌ها [پناهجویان آذربایجانی] چیزی جز برخورد غیرانسانی از طرف ایرانیان ندیدند. رفتار ایرانیان با پناهندگانی که از جهنم شوروی گریخته‌اند یکی از سیاه‌ترین صفحات در تاریخ برخورد با مهاجران، از هر نژاد و سرزمینی، است» (Prométhée, October 1931: 15-16).

این موضع‌گیری‌ها گویا بی‌ارتباط به بروز مشکلات در مناسبات مساواتی‌ها با دولت ایران در آن مقطع زمانی نبود. خسروبیگ سلطانوف در نامه‌ای از استانبول به علی‌مردان توپچی‌باشی در ۱۱ فوریه ۱۹۳۰ / ۲۲ بهمن ۱۳۰۸ اخبار واصله از تبریز در رابطه با ورود پناهجویان را این‌گونه بازتاب داد: «در پی اشتراکی‌سازی زراعت، تعداد کثیری از قراباغی‌ها با اهل‌وعیال و مواشی‌شان راهی آذربایجان ایران شدند. دولت ایران به‌خوبی از آن‌ها استقبال کرده، استقرارشان داده و هرگونه مساعدتی در حقشان نموده است. ریاست امور کمک‌رسانی با سرهنگ کلبعلی‌خان نخجوانسکی [نخجوان] است» (Topchibashi, 2017: 671). جالب آنکه در همین زمان اخباری از برخورد با عناصر مساواتی در ایران منتشر شده بود که

عزیمت محمدعلی رسولزاده از ایران به ترکیه آن را تقویت می‌کرد. سلطانزاده از احتمال اخراج عوامل حزب مساوات، همچون سایر عناصر «ضدایرانی»، سخن می‌گفت و نقش رحیم‌خان نخجوانسکی و کلبعلی‌خان نخجوانسکی<sup>۱</sup> را در ترغیب مقامات ایران به این اقدام بی‌تأثیر نمی‌دانست (Ibid: 672). در اوایل بهار ۱۹۳۰/۱۳۰۹، تیمورتاش در دیدار با رابرت کلابو، نماینده بریتانیا در تهران، ضمن اشاره به حزب مساوات، رویکرد این گروه به ایران را همواره «غیردوستانه» و مبتنی بر تجزیه ایالت آذربایجان قلمداد کرد؛ هرچند به باور تیمورتاش، حزب مساوات بازیگری چندان مهم در معادلات منطقه نبود (بیات، ۱۳۷۴: ۲۰۵-۲۰۶).

مساواتیان در ترکیه نیز اوضاع مساعدی نداشتند؛ چنان‌که در بهار ۱۹۳۰/۱۳۰۹، سفارت ترکیه در پاریس از صدور روایت برای رسولزاده خودداری کرد و به این ترتیب وی به ناچار در اروپا ماند. سلطانزاده نمی‌توانست خوشحالی خود را از تضعیف رقیب پنهان کند: «ملاحظه می‌فرمایید که این جماعت نه تنها مورد حمایت ترک‌ها و ایرانی‌ها نیستند بلکه مغضوبشان هم شده‌اند؛ یعنی طی این هشت سال نتوانستند با مقامات این کشورها روابط حسنه برقرار کنند. سهامتشان در این حد بوده که با اتکا به دلار، خیال دیکتاتوری در امورات ملی در سر پیروانند» (Topchibashi, 2017: 673).

یکی از پیامدهای ارتقای مناسبات آنکارا و مسکو افزایش فشار بر فعالان سیاسی قفقازی مقیم ترکیه بود. در اوت ۱۹۳۱/مرداد ۱۳۱۰، با تصمیم هیئت دولت ترکیه و تأیید رئیس‌جمهور، کمال آتاترک، تمامی جرایم و کتاب‌های مساواتیان در این کشور توقیف شدند. آیا تضعیف موقعیت مساواتی‌ها در ایران و ترکیه می‌توانست فرصتی برای دیگر تشکلهای آذربایجانی فراهم کند؟ شاید نامه مفصل علی‌مردان توپچی‌باشی، از رهبران سیاسی آذربایجانی مقیم اروپا، خطاب به اسدالله اسدبهدار، سفیر وقت ایران در پاریس، در ژوئن ۱۹۳۱/خرداد ۱۳۱۰ به همین منظور نوشته شد. توپچی‌باشی نخست مناسبات پیشین خود با

۱. کلبعلی‌خان نخجوان از خوانین و نظامیان سرشناس نخجوان پس از چیرگی بلشویک‌ها به ایران پناهنده و در ارتش ایران مشغول خدمت شد. شوروی‌ها وی را به حمایت از مهاجران مساواتی متهم می‌کردند (بیات، ۱۳۷۴: ۱۲۷)؛ کلبعلی‌خان در جریان درگیری با شورشیان کُرد در اطراف ماکو در ۱۳۱۰ کشته شد (پیشین: ۱۵۲-۱۵۱).

مقامات ایرانی از جمله با نمایندگان ایران در کنفرانس صلح پاریس، مشاورالممالک و فیروزمیرزا، و مساعی‌هایش بر سر ایجاد کنفدراسیون ایران و جمهوری آذربایجان را یادآور شد. وی با اشاره به سایه انداختن سوءتفاهمات و بدفهمی‌ها بر روابط تهران و باکو، از اقدام پیشین خود در نگارش بیانیه‌ای از طرف وطن‌خواهان دو کشور سخن گفت: «اگرچه مدت مدیدی از نگارش این مطلب گذشته است اما ضرورت برقراری روابط حسنه همچنان باقیست و فوریت دارد... امید دارم بیانیه فوق که بدون ذکر نام بنده منتشر شده است، مثمر ثمر بوده باشد و محملی برای تأمل و سپس اقدام و عمل شود. افسوس که وطن ما دچار اسارتی عظیم شده است. همه امید ما به وطن‌خواهان ایران است؛ هرچند شرایط پیرامون آن‌ها نیز چندان مطلوب نیست؛ اما خدا کریم است!» (Topchibashi, 2018: 43).

توپچی‌باشی پس از ذکر این مقدمات از شرایط مالی نامساعد خود گفت و از دولت ایران درخواست کمک مالی کرد تا به این ترتیب قادر به پرداخت بدهی‌های شخصی و پیگیری فعالیت‌های سیاسی باشد. او با اشاره به نحوه معامله حکومت‌های یوگسلاوی، چکسلواکی و لهستان با مهاجران روسیه، نوشت: «در برنامه هر حکومت دوراندیش می‌بایست حفظ و تحکیم ارتباط با فعالان و شخصیت‌های سیاسی و فرهنگی ممالک همسایه لحاظ شود» (Ibid).

آنچه که توپچی‌باشی با عنوان «بیانیه وطن‌خواهان ایران و آذربایجان قفقاز» از آن یاد می‌کرد سندی بود که در ۸ آوریل ۱۹۲۹ / ۱۹ فروردین ۱۳۰۸، در پاریس منتشر شد و همان‌گونه که خود بعداً اذعان کرد کوششی برای جلب نظر دولت ایران بود. در این سند که از زبان گروهی از ایرانیان و قفقازی‌ها، بدون ذکر اسامی افراد، نوشته شده بود ضمن تأکید بر استقلال و تمامیت ارضی کشور شاهنشاهی ایران و جمهوری آذربایجان قفقاز، در چارچوب اعلامیه استقلال جمهوری آذربایجان در ۲۸ مه ۱۹۱۸، اهداف تشکل مزبور تقویت و تحکیم مناسبات سیاسی، اقتصادی و فرهنگی دو ملت، حمایت از انعقاد پیمان‌های عدم تجاوز میان دو کشور و سایر کشورهای منطقه، عدم مداخله اتباع ایران و جمهوری آذربایجان قفقاز در امور داخلی یکدیگر، نزدیک کردن رویکردهای سیاسی و اقتصادی دو طرف و مقابله با مواضع نادرست و اختلاف‌برانگیز قلمداد شد (Ibid: 44-50). از بازخورد

کوشش‌های توپچی‌باشی نزد مقامات ایرانی عجالتاً بی‌اطلاعیم.

### ۳. رؤیای جنگ

مرگ یوزف پیلسودسکی در مه ۱۹۳۵ / اردیبهشت ۱۳۱۴ اتفاقی ناگوار برای فعالان قفقازی‌ای بود که با پشتیبانی لهستان در قالب جنبش پرومته علیه اتحاد شوروی مبارزه می‌کردند؛ مبارزه‌ای که در پی تثبیت و تحکیم نظام شوروی و پذیرش آن در جامعه ملل در ۱۹۳۴ / ۱۳۱۳ و همچنین موفقیت مسکو در ضربه‌زدن به تشکلهای و عناصر مخالف خارج‌نشین به تدریج کم‌رنگ می‌شد. شکل‌گیری جبهه ضد کمونیستی متشکل از آلمان نازی و ژاپن در میانه دهه ۱۹۳۰ و امضای پیمان ضد کمیترون در نوامبر ۱۹۳۶ / آبان ۱۳۱۵ امیدهای تازه‌ای در دل مخالفان رژیم شوروی برانگیخت.

با ورود یک دیپلمات لهستانی با نام کساوری زالفسکی<sup>۱</sup> به تهران در ۱۹۳۷ / ۱۳۱۶، فعالیت‌هایی برای تقویت مخالفان شوروی در ایران توسط وی آغاز شد. زالفسکی درصدد ارتباط‌گیری با مهاجران قفقاز و آسیای مرکزی در ایران و بررسی ظرفیت‌های فعالیت در میان آن‌ها برآمد و به همین منظور دست‌کم یک سفر تحقیقاتی به صفحات شمال غربی ایران انجام داد. او در ژوئن ۱۹۳۸ / خرداد ۱۳۱۷، گزارش مفصل محرمانه‌ای درباره شرایط مهاجران و پناهندگان قفقازی در ایران و توانمندی‌های آن‌ها به منظور برنامه‌ریزی فعالیت‌های سیاسی و نظامی علیه اتحاد شوروی به ورشو ارسال کرد (Zalewski, 1938). به باور وی، آذربایجان (ایران) و عشایر این خطه می‌توانستند نقشی مهم در پیشبرد برنامه‌های جنبش پرومته علیه منافع اتحاد شوروی در قفقاز ایفا کنند. وی دریافته بود که هم به واسطه نگاه امنیتی حکومت ایران به هرگونه فعالیت سیاسی و هم به سبب فشارهای مسکو بر تهران، زمینه مساعد برای فعالیت علیه اتحاد شوروی از طریق خاک ایران وجود نداشت. باین‌حال، «دولت ایران نسبت به حضور این پناهندگان در خاک خود و مهاجرت‌های پی‌درپی‌شان با اغماض برخورد می‌کند و حتی به‌دفعات درخواست‌های سفارت شوروی برای اعمال فشار بر چهره‌های شاخص مهاجران را به‌شدت رد کرده‌است» (Ibid: )

<sup>۱</sup>Ksawery Zalewski

۱). ارزیابی زالفسکی این بود که پناهندگان قفقازی در ایران می‌توانستند بستری برای فعالیت‌های مخفیانهٔ تشکل‌های ضد شوروی مستقر در اروپا و ترکیه فراهم کنند.

او که پس از بررسی اوضاع پناهندگان گرجی و ارمنی و همچنین بقایای تشکیلات حزب مساواتِ محمدامین رسول‌زاده در ایران آن‌ها را ناکارآمد و غیرقابل‌اتکا تشخیص داده بود، سرانجام به سراغ محمدصادق (آخوندزاده) رفت که در آن زمان تحت پوشش خبرنگار روزنامه‌های دولتی ترکیه، *اولوس* و *جمهوریت*، در ایران فعالیت می‌کرد. محمدصادق، که پیش‌تر به سوابق همکاری او با لهستانی‌ها اشاره کردیم، در اوایل دههٔ ۱۹۳۰، در پی اخراج فعالان ضد شوروی از ترکیه، یک‌چند در فنلاند مستقر شد و در آنجا نشریهٔ *ینی‌توران* را به زبان‌های ترکی و فنلاندی به‌راه‌انداخت.

در این گزارش به سوابق همکاری‌های محمدصادق با جنبش پرومته اشاره‌ای نشده‌است. زالفسکی اگرچه ارتقا و گسترش مناسبات با تهران را به دولت متبوعش توصیه می‌کرد در عین حال از دیدگاه‌های پان‌ترکیستی غالب در بین مساواتیان و همچنین تمایل ضمنی دست‌کم بخشی از حاکمیت ترکیه به این‌گونه افکار الحاق‌گرایانه - هرچند به زیان تمامیت ارضی و وحدت ملی ایران - آگاه بود. او اذعان داشت که با وجود فقدان خودآگاهی قومی در بین ایرانیان ترک‌زبان، حساسیت مقامات ایران نسبت به هرگونه ماجراجویی سیاسی در منطقهٔ آذربایجان، آن هم با دستیاری عناصر منتسب به حزب مساوات که به ترک‌گرایی شهره بودند، برانگیخته می‌شد؛ اما به هر روی پناهندگان آذربایجانی در ایران، در قیاس با هم‌تایان گرجستانی و ارمنستانی‌شان، ابزارهایی کارآمدتر برای مقاصد جنبش پرومته در جدال با اتحاد شوروی می‌نمودند. گرجی‌ها کم‌شمار و بی‌اثر و ارمنی‌ها، به‌رغم جمعیت قابل‌توجه، دچار تشتت رویکرد در قبال اتحاد شوروی بودند. زمانی که مقامات ایران از متمایل شدن شمار زیادی از اعضای حزب دانشناکتسوتیون به مسکو و گسترش ارتباطات آن‌ها با شوروی‌ها بیمناک شدند در برخورد با تشکیلاتشان درنگ نکردند.

در این شرایط، زالفسکی تشکلی را که قصد داشت در ایجاد آن به محمدصادق یاری برساند چنین معرفی کرد: «اساس ایدئولوژی این سازمان، ایدهٔ پان‌تورانی است. سازمان مزبور برای استقلال کامل [جمهوری] آذربایجان تلاش می‌کند که قرار است در آینده



عضوی از اتحادیه جمهوری‌های ترک-مسلمان باشد که بر ویرانه‌های اتحاد شوروی کنونی ساخته خواهد شد» (Ibid: 10). این نخستین بار (و البته آخرین بار) نبود که یک دولت اروپایی از ایده‌های پان‌ترکیستی برای تضعیف و تجزیه روسیه بهره می‌برد. پیامدهای غیرمستقیم این سیاست طبعاً گریبان‌گیر ایران می‌شد؛ اما حوادث غیر منتظره‌ای در پیش بودند. در فوریه ۱۹۳۹/ بهمن ۱۳۱۷، زالفسکی دچار بیماری شد و پس از چند روز در تهران درگذشت.<sup>۱</sup> چندماه بعد، لهستان مستقل در پی تهاجم آلمان نازی و اتحاد شوروی از نقشه سیاسی اروپا حذف شد.

در نیمه دوم دهه ۱۹۳۰ که پیکار نازیسم و کمونیسم محتوم و فروپاشی اتحاد شوروی محتمل می‌نمود، ززمه‌هایی در بین فعالان تبعیدی قفقازی راجع به آینده مطلوبشان درگرفت و رؤیای تشکیل «گرجستان بزرگ»، «ارمنستان بزرگ» و «آذربایجان بزرگ» مطرح شد. برای شکل‌گیری این سه‌گانه‌های «بزرگ»، نابودی اتحاد شوروی کفایت نمی‌کرد بلکه تجزیه بخش‌هایی از ایران و ترکیه لازم بود. طرح ادعاهایی از این دست با واکنش حیدر بامات، فعال سیاسی داغستانی و رهبر تشکل موسوم به «گروه قفقاز»، روبرو شد و وی بر اهمیت حفظ روابط دوستانه با تهران و آنکارا و خودداری از ایجاد بدگمانی نزد دو همسایه جنوبی تأکید کرد. پافشاری بامات بر معرفی رود ارس به‌مثابه حد جنوبی قفقاز، که منافی ایده آذربایجان بزرگ بود، ناخرسندی مساواتیان را برانگیخت و در نتیجه آن‌ها درصدد جلوگیری از انتشار ارگان گروه قفقاز در ترکیه، یعنی نشریه *قافقاس آلماناگی*، برآمدند (Mamoulia, 2007: 60-62). زمانی که زوراب آوالیشویلی، از اعضای گروه قفقاز، رویکرد نشریه *کورتولوش*، که در ۱۹۳۴/۱۳۱۳ توسط رسول‌زاده در برلین به راه افتاده بود، را در پیوند زدن مقدرات آذربایجان قفقاز با آذربایجان ایران و جهان ترک مورد نقد قرار داد، از سوی مساواتیان به ترک‌ستیزی متهم شد. آوالیشویلی در پاسخ نوشت:

«از نقطه نظر قفقازی، این مسئله بسیار حائز اهمیت است که آگاهی ملی [جمهوری] آذربایجان قفقاز چگونه شکل گرفته و توسعه پیدا کند. گویا، *کورتولوش* کمتر به وجهه

۱. بعدها فرزند زالفسکی از احتمال قتل پدر خود سخن به میان آورد؛ بنگرید به:

Zalewski, Jerzy (2017), *Przepowiednia częściowo spełniona*, Kraków: Libron: 45-51.

قفقازی کشورها توجه دارد: این نشریه، [جمهوری] آذربایجان را به معنای وسیع کلمه مدنظر دارد و افزون بر آن، تمامی جهان ترک را از چین تا مدیترانه» (Ibid: 55).

در پی تجاوز قوای آلمان و شوروی به لهستان در ۱۹۳۹/۱۳۱۸، محمدمین رسول‌زاده، رهبر مساواتیان، راهی رومانی شد. در این دوره، او در تأسیس کمیته ملی آذربایجان با نازی‌ها همکاری کرد و یک‌چند در خدمت طرح‌های ضد شوروی آلمان قرار گرفت؛ اما نهایتاً به دلیل پاره‌ای اختلافات به بخارست بازگشت. در همین دوره، رسول‌زاده در واکنش به تصمیم مقامات اتحاد جماهیر شوروی در بزرگداشت هشتصدمین سالگرد تولد نظامی گنجوی، نگارش کتاب *نظامی، شاعر آذربایجان* را آغاز کرد. این اثر پس از مهاجرت رسول‌زاده به ترکیه در ۱۹۴۷/۱۳۲۶ تکمیل و سرانجام در سال ۱۹۵۱ توسط وزارت آموزش ترکیه منتشر شد. تلاش رسول‌زاده برای معرفی نظامی گنجوی به‌عنوان شاعر ملی آذربایجان مستلزم ارائه روایتی متفاوت از مناسبات تاریخی و فرهنگی آذربایجان و ایران بود و از همین رو انتظار می‌رفت که اقدام او در «آذربایجانی» خواندن نظامی موجب ناخرسندی و اعتراض ایرانیان شود (Rəsulzadə, 2011: 24). به باور رسول‌زاده، نظامی نسبتی با ملی‌گرایی ایرانی (فارس ناسیونالیزمی) نداشت؛ در مقابل، در سروده‌هایش به ترکان عشق می‌ورزید، متعلق به زمینه و محیط قفقازی بود و پیوندی دائمی با مقدرات تاریخی و ژئوپلیتیک موطنش داشت (Ibid: 53). در دوگانه‌سازی هویت ایرانی و ترک و تأکید بر ماهیت ترکی آذربایجان، مساواتیان مستقر در ترکیه اما مواضعی تندتر اتخاذ کردند.

در پی حمله آلمان نازی به اتحاد شوروی در ۱۹۴۱/۱۳۲۰ و تلاش آلمانی‌ها برای همراه ساختن مقامات آنکارا، تمایلات پان‌ترکیستی مجال تازه‌ای برای خودنمایی در عرصه سیاسی ترکیه یافت (بیات، ۱۳۹۳: ۱۱۱-۱۳۲). فرانتس فون پاپن، سفیر رایش در ترکیه، در اوت ۱۹۴۱/مرداد ۱۳۲۰ به نقل از یکی از منابع نوشت «باتوجه به موفقیت‌های آلمان در روسیه، محافل حکومتی ترکیه نسبت به سرنوشت هم‌نژادان خود در فراسوی مرزهای روسیه و ترکیه، به‌ویژه ترک‌های آذربایجان، توجه فزاینده‌ای نشان می‌دهند» (پیشین: ۱۱۵). منبع

۱. برای نمونه‌ای دیگر از تلاش‌های رسول‌زاده برای ملی‌سازی مفاهیم و مواریت فرهنگی و اجتماعی بنگرید به مرادی خلج و نویخت، ۱۳۹۹.

فون‌پاپن به‌کارگیری محمدمین رسول‌زاده، مستقر در اروپا، و نماینده وی در ترکیه، میرزابالا، را برای استفاده از ظرفیت آذربایجانی‌ها علیه شوروی مفید دانست. فون‌پاپن البته از حساسیت ایرانیان نسبت به فعالیت محافل آذربایجانی و پیامدهای آن برای کشورشان آگاه بود و این موضوع را با منبع خود در میان گذاشت (پیشین: ۱۱۷).

هم‌زمان با پیشروی‌های ورماخت در خاک شوروی که تغییر نقشه منطقه محتمل می‌نمود، محمدمصدق آخوندزاده با انتشار کتاب *ایران تورک‌لری* (ترکان ایران) در استانبول در ۱۳۲۱ / ۱۹۴۲ آشکارا از تجزیه ایران و جدایی آذربایجان گفت. محمدمصدق، که نام خانوادگی «آران» را در ترکیه برای خود برگزیده بود، در زمره دست‌اندرکاران محافل و جراید پان‌ترکیستی همچون *بوزکورت*<sup>۱</sup> به شمار می‌رفت. نویسنده کتاب *ایران تورک‌لری* یک مهاجر ایرانی مقیم ترکیه به نام «صنعان آذر» معرفی شد که در واقع نام مستعار آران بود. نویسنده، به نمایندگی از ۳۷ هزار مهاجر ترک ایرانی مقیم خارج از کشور خطاب به «پنج میلیون ترک ایران» یادآور شد که موجودیت تاریخی ایران اساساً مدیون اقدامات و تکاپوهای ترکان این سرزمین است؛ او از استثمار و سرکوب دائمی ترک‌ها توسط ملت و دولت «فارس» سخن گفت و بدون اشاره به اشغال ایران توسط قوای بیگانه اعلام کرد: «کار دولت فارس در ایران دیگر تمام است. ما، ترکان ایران، تابوت پوسیده آن کشور را دیگر بر دشمنان حمل نخواهیم کرد. اکنون که دیگر خبری از دولت ایران نیست زمان استیفای حقوقمان فرارسیده است... هدف ما، استیفای حقوق انسانی و اجتماعی‌مان است» (Azer, 1942: 3).

نویسنده در بخشی از مقدمه به مقایسه شرایط مهاجران «آذربایجان شمالی» و ترکان ایرانی مقیم خارج پرداخت: «وضع ما بسیار مساعدتر است. در خارجه، همشهریان صاحب ثروت و افراد باقابلیت‌مان حضور دارند. شمار ما بسیار بیشتر است» (Ibid: 4). او با انتقاد از آن دسته از روشنفکران و روزنامه‌نگاران ترکیه که تمایلی به پرداختن به مسائل ترک‌زبانان دیگر سرزمین‌ها نداشتند و ملاحظات سیاسی کشورشان را مرجح می‌دانستند نوشت: «آیا شما محق هستید که ما، ترک‌های ایران، را فدای دوستی خود با شاهنشاه کنید؟ شما به‌جای

<sup>۱</sup>Bozkurt

ادای وظیفه نسبت به مسئولیت ترکیه در قبال جنبش اعتلای ملی در بین ترکان تحت ستم در خارج از کشور، از جمله ترکان ایران، آن را به دست دشمنان می‌سپارید» (Ibid)؛ در ادامه، نویسنده به قتل ۶۵۰ «روشنفکر ترک» در تبریز و اطراف آن و ۱۵۰ «جوان ترک» در تهران توسط نیروهای شوروی طی رخدادهای اخیر اشاره کرد. کتاب *ترکان ایران* به‌رغم حجم مختصر (چهل صفحه‌ای) مجموعه‌ای منسجم از مطالب تاریخی، جغرافیایی، سیاسی، قوم‌نگارانه و ادبی، همراه با چند تصویر و یک نقشه، را در راستای هدف سیاسی مشخص، یعنی هویت‌سازی ترکی در ایران و جدایی آذربایجان، فراهم آورد.

شکست عملیات بارباروسا و تغییر مسیر جنگ به زیان آلمان، به رؤیاهای فعالان قفقازی، از جمله مساواتیان، پایان داد. جالب آنکه بخشی از اهداف و برنامه‌هایی که محمدصادق آران و همفکرانش برای آذربایجان ایران در سر داشتند نه توسط نازی‌ها و دولت ترکیه بلکه به دست دشمنان کمونیستشان محقق شد. ماهیت تهدیدآمیز تأسیس حکومت خودمختار آذربایجان در ایران با پشتیبانی همه‌جانبه اتحاد شوروی در سپتامبر ۱۹۴۵/شهریور ۱۳۲۴ برای ترکیه چندان بود که در برخی موارد حتی به درج مطالبی در حمایت از تمامیت ارضی و وحدت ملی ایران در مطبوعات این کشور بینجامد (بهمنی قاجار، ۱۳۸۶: ۱۰۹-۱۲۱). این امر بی‌گمان به مذاق فعالان مساواتی که همواره یکی از منابع اصلی تولید محتوای رسانه‌ای راجع به ایران در ترکیه بودند، خوش نمی‌آمد و می‌کوشیدند تا ضمن مبارزه با اتحاد شوروی مانع از فراموشی مطالبه جدایی آذربایجان از ایران شوند. هم‌زمان با فروپاشی حکومت تحت حمایت اتحاد شوروی در آذربایجان ایران، محمدصادق آران در یادداشت «مسئله آذربایجان تیره‌روز» در ۱۳ دسامبر ۱۹۴۶/۲۲ آذر ۱۳۲۵ در نشریه *شرق یولو*، ضمن پرداختن به صدمات شوروی، بریتانیا و حکومت پهلوی به آذربایجان از ضرورت تنویر افکار عمومی جهان درباره مسئله آذربایجان سخن گفت (Şimşir, 2002: 132). همان روز، میرزابالا محمدزاده در یادداشتی در روزنامه تصویر تصریح نمود که «چه از نظر باستان‌شناسی و غیره و چه از لحاظ جمعیت و زبان، آذربایجان ایران متمم و بقیه آذربایجان شوروی است» (بهمنی قاجار: ۱۱۸).

#### ۴. نتیجه‌گیری

شکل‌گیری ترتیبات جدید سیاسی در قلمرو سابق امپراتوری تزاری، خاصه سر برآوردن سه جمهوری گرجستان، ارمنستان و آذربایجان در جنوب قفقاز در ۱۹۱۸/۱۲۹۷، ایرانیان را با چالش‌های تازه‌ای در حوزه‌های آشنا که یک‌صد سال پیش‌تر جزئی از قلمرو شاهان ایران به شمار می‌رفتند، مواجه ساخت؛ چنان‌که بخشی از اهتمام دولتمردان و نخبگان ایرانی در آن سال‌های توفانی مصروف تنظیم روابط با جمهوری نوپای آذربایجان شد. دوران کوتاه استقلال جمهوری‌های قفقاز و استیلای بلشویک‌ها بر قلمرو سابق امپراتوری تزاری که خود پیامدها و مخاطرات تازه‌ای برای ایران آفرید، موجب شد التفات ایرانیان به مسائل قفقاز به سمت‌وسویی دیگر برود. تأسیس اتحاد جماهیر شوروی سوسیالیستی در ۱۹۲۲/۱۳۰۱، نظمی جدید درافکند که به محدودسازی و گسست مناسبات میان ایران و حوزه‌های پیرامونی در قفقاز و آسیای میانه انجامید و تا اوایل دهه ۱۹۹۰/۱۳۷۰ پابرجا ماند.

در این بین، به‌رغم مهاجرت گسترده آذربایجانیان قفقاز به ایران پس از غلبه بلشویک‌ها، این پدیده چندان موردتوجه قرار نگرفت و بیشتر به حضور و فعالیت مهاجران آذربایجانی در ترکیه و اروپا پرداخته شد. نگاه کاملاً امنیتی حکومت رضاشاه به مسئله مهاجران، اولویت سیاست خارجی ایران در تنش‌زدایی از روابط با اتحاد شوروی و ترکیه، تداوم خاطره مناسبات پرفرازونشیب تهران و باکو در سال‌های ۱۹۱۸ تا ۱۹۲۰ و غلبه گفتمان ترک‌گرایانه بر محافل فعالان آذربایجانی، خصوصاً مساواتیان، به یک نوع کم‌توجهی عامدانه درباره پدیده مهاجرت آذربایجانیان به ایران انجامید. پس از جنگ جهانی دوم، دور تازه فعالیت‌های مساواتیان آغاز شد؛ دوره‌ای که ایده آذربایجان رسول‌زاده در پیوند تنگاتنگ با اقتضانات سیاست داخلی و خارجی ترکیه و معادلات جنگ سرد قرار گرفت. فعالان آذربایجانی در کنف حمایت همه‌جانبه ترکیه و دولت‌های غربی قرار گرفتند و دیگر ضرورت‌چندانی برای رفع بدگمانی‌های قدیمی ایرانیان نمی‌دیدند. ایران نیز چنان درگیر مسائل و مشکلات متنوع داخلی و دل‌مشغول مناسبات با قدرت‌های بین‌المللی بود که اساساً مجالی برای تأمل درباره سرنوشت ممالک کوچک قفقاز نداشت.

با فروپاشی اتحاد جماهیر شوروی در ۱۹۹۱/۱۳۷۰، جمهوری آذربایجان به‌مثابه همسایه‌ای با بیشترین قرابت‌ها و پیوندها در مرزهای شمالی ایران سر برآورد. با وجود این،

مناسبات تهران و باکو، از همان ابتدا، با دشواری‌ها و پیچیدگی‌هایی همراه شد که تاکنون، به اشکال مختلف، تداوم یافته و تشدید شده‌است. نادیده‌گرفتن و به فراموشی سپردن ابعاد مختلف تاریخ مشترک ایرانیان و آذربایجانیان، متناسب با اهداف سیاست‌های هویتی و تاریخ‌نگاری‌های رسمی، بخشی از همین فرایند است.



## منابع و مأخذ

## کتاب‌ها

- آقابکوف، گئورگی (۱۴۰۰)، گ. پ. نو: *خاطرات یک چکیست*، ترجمه محسن شجاعی، تهران، جهان کتاب.
- *اسنادی از مطبوعات و احزاب دوره رضاشاه* (۱۳۸۰)، تهران، وزارت فرهنگ و ارشاد اسلامی.
- بیات، کاوه (۱۳۷۴)، *شورش کردهای ترکیه و تأثیر آن بر روابط خارجی ایران ۱۳۱۰-۱۳۰۷*، تهران، تاریخ ایران.
- تقی‌زاده، حسن (۱۳۷۲)، *زندگی طوفانی*، کوشش ایرج افشار، تهران، علمی.
- جوانشیر، شامیل (۱۳۹۲)، *من از جنگال استالین فرار کردم: گوشه‌هایی از سرگذشت پناهندگان قفقاز در ایران ۱۳۲۳-۱۳۰۰ شمسی*، تهران، پردیس دانش.
- زیادخان‌وف، عادل‌خان (۱۳۸۱)، *طیوان قلم: رساله‌ای از نخستین نماینده جمهوری آذربایجان قفقاز در ایران*، کوشش کاوه بیات، تهران، وزارت خارجه.

## مقاله‌ها

- آذری، شهلا (۱۳۷۲)، «مهاجرت اتباع شوروی به ایران (۱۳۱۷-۱۲۹۷ش)»، *گنجینه اسناد*، (۹)، ۱۹-۲.
- آذری شهرضایی، رضا (۱۳۸۳)، «مهاجرت ارامنه دانشناکسیون به ایران و تأثیر آن بر روابط ایران و شوروی»، *تاریخ روابط خارجی*، (۱۸)، ۴۳-۵۳.
- افشار، ایرج (۱۳۶۷)، «سه نامه از محمد امین رسول‌زاده به تقی‌زاده»، *آینده*، (۱۴-۲)، ۵۳-۶۵.
- بهمنی قاجار، محمدعلی (۱۳۸۶)، «نگرانی‌های ترکیه: آمد و نیامد پان‌ترکیسم»، *گفتگو*، (۴۸)، ۱۰۹-۱۲۱.
- بیات، کاوه (۱۳۹۳)، «پان‌تورانیسم در جنگ دوم جهانی»، *گفتگو*، (۶۶)، ۱۱۱-۱۳۲.

- بیات، کاوه (۱۳۷۵)، «مهاجرین شوروی، نخستین تجربه پناهندگی در ایران»، گفتگو، (۱۱) - ۲۳-۷.
- بیات، کاوه (۱۳۸۱)، «یک نامه از محمدامین رسول‌زاده»، گفتگو، (۳۳) - ۷۰-۵۷.
- سادات، سید محمود؛ نورائی، مرتضی و میرجعفری، حسین (۱۳۹۲)، «بررسی تبعید مهاجرین از شوروی به ایران ۱۳۰۵-۱۳۲۰ ش»، گنجینه اسناد، (۹۰) ۲۳ - ۲۲-۴۱.
- مرادی خلج، محمدمهدی و نوبخت، فرهاد (۱۴۰۲)، «تحلیلی بر رویکرد محمدامین رسول‌زاده و نشریه تکامل نسبت به تحولات دوره مشروطیت ایران»، تاریخ‌نامه ایران بعد از اسلام، (۳۴) ۱۴ - ۱۶۵-۱۴۱.
- مرادی خلج، محمدمهدی و نوبخت، فرهاد (۱۳۹۹)، «رسول‌زاده و دین اسلام (تحلیلی بر جایگاه دین اسلام در اندیشه و عمل سیاسی محمدامین رسول‌زاده)»، تاریخ‌نامه ایران بعد از اسلام، (۲۵) ۱۱ - ۱۴۹-۱۷۳.

#### نشریه‌ها

- نشریه اخبارنامه قفقاس، ش ۲، ۲۲ ژانویه ۱۹۳۰ / ۲۱ شعبان ۱۳۴۸.
- نشریه اخبارنامه قفقاس، ش ۳، ۱ مارس ۱۹۳۰.
- نشریه اخبارنامه قفقاس، ش ۶، ۲۸ مه ۱۹۳۰ / ۲۹ ذی‌الحجه ۱۳۴۸.

#### منابع روسی

#### Books

- Mamulia G. & Abutalybov R. (2020). *Za svobodu i nezavisimost' Kavkaza: Prometeyevskoye dvizheniye v sekretnykh dokumentakh i materialakh uchastnikov, nablyudateley i protivnikov*, JekoPrint, Baku
- Topchibashi A. M. (2017). *Parizhskiy arkhiv 1919-1940 [4 vols.] Vol. 3: 1924-1930*, compiled, translated and forwarded by G. Mamulia & R. Abutalybov, Moscow, Khudozhestvennaya literatura
- Topchibashi A. M. (2018), *Parizhskiy arkhiv 1919-1940 [4 vols.]*



Vol. 4: 1931–1940, compiled, translated and forwarded by G. Mamulia & R. Abutalybov, Moscow, Khudozhestvennaya literatura

### منابع آذربایجانی

#### Book

- Rəsulzadə, Məhəmməd Əmin (2011). *Azərbaycan şairi Nizami*, Bakı, Təknur;

### منابع ترکی

#### Books

- Azer, San'an (1942). *İran Türkleri*, Ankara, Cumhuriyet Matbaası
- Qasımlı, Musa (2006). *Azərbaycan Türklerinin millî mücadele tarihi, 1920-1945*, İstanbul, Kaknüs
- Şimşir, Sebahattin (2002), *Azərbaycan'ın İstiklal Mücadelesi*, İstanbul, IQ

### منابع انگلیسی

#### Articles

- Atabaki, T. and Volkov, D. (2021), Flying away from the Bolshevik winter: Soviet refugees across the Southern borders (1917–1930), *Journal of Refugee Studies*, (34) 2, 1900-1922 DOI: 10.1093/jrs/fez122
- Szymanowicz, A. & Yurdatapan A. (2017). Intelligence cooperation between the Second Republic of Poland and the Republic of Turkey. Part 1-the 1920s, *Journal of Science of the Gen. Tadeusz Kosciuszko Military Academy of Land Forces*, 49 (1), 124-145; DOI: 10.5604/17318157.1234852

### مقاله ترکی

- قافقاس آذربایجانن مهاجرلری تبریزده، (۱۳۳۹)، *ینی قافقاسیا*، ۱(۵).

### مقاله فرانسوی

- Mamoulia, G. (2007). L'histoire du groupe Caucase (1934-1939), Cahiers du monde russe, 48 (1), 45-85 DOI: 10.4000/monderusse.8985

### مجلات فرانسوی

- *Prométhée*, (1930), -(40)
- *Prométhée*, (1931), -(52)
- *Prométhée*, (1931), -(59)

### اسناد لهستانی

- Zalewski, Ksawery Józef (1938), Imigracja Zakaukaska w terenie Iranu, 11/P/3., Centralne Archiwum Wojskowe.

پژوهشگاه علوم انسانی و مطالعات فرهنگی  
پرتال جامع علوم انسانی